بتوفیق سلطان عرش نشین و فرمان روای آسمان و زمین
اخبار حالات کارزار ستیز و آویز عساکر بکیران وقائع صحیح لاہور و ملتان
تاریخ پنجاب تحفۂ احباب
تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن که آرائی و تنظیم منشی عبد الکریم

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والعدیل ومن شانه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار وبعد بر شائقین اخبار وآثار وطالبین تواریخ
وسوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع ومحاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه زبانها بوقوع آمده ومردم هندوستان خصوصا باشندگان شهرها که از شوکت وصولت
سپاه انگریزی واقف وآگاه نیستند که بزور پنجه بهادری شجاعت وقوت دولت وحکمت
قلعه کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن برمیکنند ودر بحر محیط مراکب را بی آتش میرانند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده وبران وثوق واعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزی یاد
می نمودند وحالانکه از روی اخبار دهلی واگرچه که از روی اخبار انگریزی وچتهی های افسران فوج
مینوشتند برعکس آن معلوم میشد واکثر احباب اصدقا از راقم آثم محمد عبدالکریم منشی

دعویداری حال این جنگ میشد بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن رزم
و پیکار اخبار مطبوعه چند جا را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان برا فارسی مطبوع
مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تسوید در انوقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل ست بر دو
حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشی و حمله دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
مختصر **بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان ست و هو الموفق للصواب

در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو لهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین بکسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجودست سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارفست گرنت را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر مقتدران
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم در میان خود را میخورند و کڑاه عبارتست
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازاربند مثل فیته و رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع هیئت
گاوزاندون مخروط باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار چند حلقه می پیچند و بر دور حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی تراشند و بسیار درشت خو بدمزاج و ظالم
می باشند هرکس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند و فوج خالصه عبارتست از آنکه دران کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش
غیر است و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بود و در باب شان نسبت
فوج آئینی بسیار میفرمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
رویه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده
و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا میکنند و بزبان خود میگویند واگرو دی فتح و مسلّه دا ناس
یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین دهلی ایشان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و
اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و اکثر
بهانه جسته مال و اسباب ایشان غارت کرده نفوس ایشانرا قتل نمودند و در مساجد پادشاهی اسپها را بسته
خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان با آواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبر سر نیز گویند و آن مقام معابد و تجارت است قلعه محکم احداث نمود

بنام گردگوبند مذکور نام آن گوبندگره نهاده رنجیت سنگه ترکاه و تمام خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقه سکهان در امرتسر
می ماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود لکن سردار مذکور آنرا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور می کنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبندگره کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمده چه اگر بقدر
یکدو کرور روپیه هم در آنجا می بود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لک روپیه نقد منجمله
یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقت و دشواری رو نمیداد
و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال
مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان مخفی مباد
که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و بر یکرنگی و
بر آئین هم وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف او
فتوری راه می یابد انواع مفاسد و بی انتظامی در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک
و دولت میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تاکه مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را باکمال رونق و سرسبزی تمامی فوج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت حدیکه از فوج خالصه آئینی و سرداران ایشانرا
طاقت و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود
بدان مرتبه نمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مراسم مراسلات
و مهاداوات از طرفین جاری می ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین دو سرکار
را مدام مثل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده و وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارڈ ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس که همچو رئیس
دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش پنجاه و هفت سال
بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند حکومت و فرمانروائی
ملک موروثی خود متمکن گشت مگر اورا اجل فرصت نداد که ازین ریاست متمتع شود از
مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک عدم گردید
طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر کهرک سنگه متوفا که
جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان سست بنیان
درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت شهر کرد
و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش و ازدحام در میان
آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه بآهستگی تمام میرفت و در چنین حال مردم
توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از
پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سنگی آن دروازه بر روی بیضا آمد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس که آن
نهال نو که هنوز از شجر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش بمشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاسیما

خوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود و کهرک سنگه کو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نائب و پیشدست این چنین فرزند لیق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد و بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود راه سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر ند کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
شمه که مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی دفعه اخیر
بسرکردگی جنرل پالک بهادر درمیان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از انجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار و
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمت و جنرل ناٹ نیز در
عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا متعین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار مثل پیشین قدیم مسلم
و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعة نکبت و ادبار بر فوج سکهان نازل شد
و مشیت ایزدی خواست که سزا ان کفر بد اعمالی و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا عمل کرده و [illegible]

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند بنا بر آن بعض فوج سکه که خاص در
شهر لاهور بود باغوا و بتحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیرسنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران بکشتند و قیامتی برپا ساختند
ز زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیرسنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان قاحبه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آنخاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیرسنگه عرض کرد که این دولت مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف بسیار میکنید خزینه را
خالی میکنید شیرسنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گو با او بهمین قسم بود
شیرسنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند لکن کینه آن در دل داشت تا اینکه شیرسنگه افسری را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای دهیان سنگه
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیرسنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشاره دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیرسنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت شیرسنگه
سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بیگناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیرسنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیرسنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب بهادری شمشیر
پرزه پرزه کردند در آن روز فیما بین سرداران طرفدار رئیس و جانب داران جرید
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم ماند
و در ین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کارآزموده از مددگاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در امرتسر
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پرتاب سنگه نام دارد زنده مانده است
مگر اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بطور مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر و زوری
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه درماهه نه بر مقرر
کنانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند و کسی را از
سرداران نگذاشتند که ایشان را از افعال ایشان و پا زور را از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند بجز تبعیت
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می گشود او را از
جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود قتل کردند
و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهرکیف چون میدان را از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ما مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آنطرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان این طرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات فیمابین

چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست و یک هزار
سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راجه [illegible]
گرفته رنجور سنگهه و دیگر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون
پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف حاکمان انگریزی که غافل از اراده و جرأت
ایشان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان میان
خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از
لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که بطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقامات
و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود را مقرر و
معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند
اگر قصد آمدن بدین طرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه همین قصد
و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع
سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کیمپ لدهیانه و فیروزپور شده
بودند و در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام و چند در فلان معبر مامور و معین کرده شود [illegible]
و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیمابین سرکار انگریزی و مهاراجه
از عهد مهاراجه رنجیت سنگهه منعقد است در ملک ما آمده مستعد فتنه و فساد باشند چنانچه ایشان با توپهای کلان و دیگر
سامان جنگ همراه خود آورده بودند [illegible] فوج متعینه چهاونی لدهیانه و فیروزپور فوج قلیل [illegible]
صاحب [illegible] باشد و [illegible] و دیگر [illegible] بود و هرگز [illegible] سپه سالار [illegible]

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی با ایمای رانی صاحبه یا در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
مگر گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چه او از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو پیش مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفا کار آن ناکس در استیصال و بیخ
و بنیاد شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان
ندارد الغرض قلع و قمع این گروه بهیچگونه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر تال کار و دوراندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار ایشان آید ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ البته فریب از جمون بفوج سکهان و سرداران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد او بجمون
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال شکست سکهان که از هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و در این صاحبهم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریزی
مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در حجو مناسب انگاشته
بر جناح استعجال در لاهور بحضور ربانی صاحب در رسید و بعد نمایش همگی مراتب و پس از شکست جهارم
سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران در معسکر
لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته بعد تقدیم
مراتب انقیاد و استعفا و اظهار بیقصوری رئیس پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گزارش او صلح فیمابین
هردو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطهٔ صلح نشدی فوج انگریزی یکسر بلا مانع
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب بکند و ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود گویند سکهان دفعهٔ اول با جمعیت

بیست و یکهزار با توپهای کلان که گولهٔ هر یک آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده و مورچها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند درین
جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بکار آمد
زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسید نقصان
سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلٹن ها میباشد با خود
میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمتر تخفیف بمشاهدهٔ اینحال که مردم از سپاه ما
از گوله اندازی توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشوند حکم یورش و حمله کرد و بمجرد حکم کردن
موافق قاعدهٔ مستمرهٔ یورش که در میان شان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله
کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از تفنگهای متواتر حریف تاخت کرده
قریب مورچهای سکهان و گرزد و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان زیر تفنگ

ف جنگ اول سکهان با فوج انگریزی در مقام مدکی

ف کم شدن ... سکهان ... فوج انگریزی

۱۴

آشکار گرفتند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکهه
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آن چنان سراسیمه و بیهوش شده و گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و در این یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خورد و کلان از کپتانان و کرنیلان و جنرلان گورهای (?) لایق و سوار و پیاده‌های هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و در سامان
حرب و تنخواه (?) داشتند کارنمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته و پایداری
نموده و مار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود و
لیکن آنچه از ثقات شنیده در مقام ثبت نمود **در بیان جنگ دوم سکهان با فوج انگلشی
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده** که بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر انگریزی
و هم سکهان که ریخته از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده و سر شورشها
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان فتنه و قصه هنگامه پردازی [illegible] و تا آنوقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود و لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی و کمک مناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پشت (?)
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جانیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برسانند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نمایند چنانچه اول و دوم برگد پیاده و سی و یکم پلتن بادشاهی و چهل و هفتم و چهل و ششم و هم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپ توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری سمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و در آن روز
این همه فوج تا بیست و پنج میل راه بقطع مسافت کرده رفت و از کمپوی (?) لدهیانه کرنیل گوداون (?) با پلتن پنجاه و سوم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری سمت مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقام
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند که سمت صاحب و افسر مذکور بمقصود اینکه مرو

امروز سپاه با مسافت بعیده راطی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ داد تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان جا بر یافته بهیر و بنگاه فوج انگریز را که عقب
مانده بود نیز غارت و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هنری سمت از این قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و ششم
جنوری عه سن آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را الغریب گریز قریب بفیروزپور رسیده در میان فوج
خود کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و کم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پٹیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آورده و ملک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را از چنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پٹیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگهه
با جمعیت بست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه گلاب سنگهه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگهه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدای خواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و ملت
آنجاست بحکمت علی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا موهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب او و یورش بر جموں که وطن و ماوای او است نکنند و بعض پرستاران ایشان از لاهور
بکناره دریا در ملک خود غارت گری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اگر سکهان
در لاهور رفته رانی زن دلیپ سنگهه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد و اگر ایشان

قابو میافتند همچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه رفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه پیتیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بحساب سه صد دوازده
روپیه در ماهه فی کس پیاده کار را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست بی حکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید
و زیاده از این خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلاف
و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب داده ایم
که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه درآید و کرنال
درمیان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

جنگ سوم در مقام الیوال ۲۸

گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و فوج انگلشی
در آنوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر باوجود
قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت [illegible] و ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرات و چالاکی
در رنجکدان و سیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بمسافت
اندک ایستاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ ادبار تافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود بشکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهاده و
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته مثل نهنگ دمان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که مثل نهنگ در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از آن گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین مهلکه بساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خودسر متنفسی زنده نماند یا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرده ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوشنود
نبود زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود ستم رسیده و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن به فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در لشکر ایشان
بوده و برای این همه نقض عهد نموده بلا سبب و عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا به بلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در بلوه که
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی نه نشست زیرا که بعد از چندی روز برای سیر و تفرج بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیمابین سکهان
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر بند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس هم قومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و ممالک عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیمابین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده و بمالکانش
دادند و سوم فبروری دیکر صاحب گذرگاها از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بود مامور شد تا سکهان باینطرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمت با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که تا
آنزمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه خبر رسیدن سر چارلس نپیر صاحب
گورنر سنده در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود ولیکن اطلاع
آن نمی نمودند نقل عجیب دوم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن

مستر وین سِت ارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل کرده دیر برکاه صاحب از انجا نیافت بکربخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او وقت
شب در قید خود را قتل کرده در بیست و دوم جنوری لالچهی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برده معذرت نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لعل سنگه که سر دفتر خالصه اند میدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانات می آید ساعت کلام او شنیده شود و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوای برفاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر به بعیر کراول که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهولور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردید
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردید نذور رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را به و تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزیه
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرد و کلمات ناسزا بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که [illegible]
ازین واقعات بفوج خالصه که سر بخودسری بوده داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدانطرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه ایشهم را هم مثل بلوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و انچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی هم
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام کالا سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم وگمان فاسد بایمعنی که لارڈ صاحب و سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند بخیال کی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج اکالیان
شد و ما راهم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست هرگز نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه
میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس آبروی خالصه جیو برقرار ماند و این امر بدون رفاقت
شما در حربگاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما بر ضرور است تا در جنگ انگریز
کرده شود شاید آب رفته بجو باز آید و داغ بی آبروئی که بر رخسار ما بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نا اتفاقی
وخودسری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوء تدبیری خالصه علاوه
بر نا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لاڈوا و راجه لال سنگه
و سردار مهاراج(?) و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

اینطرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار
مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و را مضایقه هم اکنون سامان
جنگ مهیا نمیکنند و میگویند آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه اینطرف دریای ستلج در عمل باده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آوردند
که [illegible] کرو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بر دو کروه مذکور از مردمش جدا
مضطرب گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
اوشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع اینهمه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تامی فوج خالصه اقرار
فرمان برداری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهرکیف صلح و بابت
پیش در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج
انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوارست که فیما بین سرکار و سرکار صلح واقع شود و هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگهاست و در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

ذکر جنگ چهارم در مقام سوبراون تاریخ دهم فروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی شد
گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شدند و برای
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر چیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش [illegible] افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمندر چیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج
سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را حمله و یورش متفرق ساخته بیکبارگی عبور دریا
نمایند پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس
روز بر آمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت شلکهای
متواتر که گوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را [illegible]
ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلتن گورکهه وغیره از راه پل که جا بجا ساعت از تختهای ٹین در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت و هفت توپ که بهمین قدر
در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب [illegible]
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان بهر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردیدند و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان
را هزیمت پی در پی داده از عمل خود به آنطرف دریای ستلج بدر کرده و داد و زیاده از دو صد
ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده اند

مندرج در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج ست که نواب گورنر جنرل بنا بر اختیاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافهٔ انام
است این همه تدابیر جنگ را بروی کار آورده‌اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیه عائد گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضهٔ ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح ست که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد
که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول آنست
که ازین طرف هیچیک تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعةً بلا ظهور هیچ سبب وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرده
شد بضرورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر بجهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد کنون
آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش ایشان نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد فاما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه در میان ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
ممالکت انگریزی کرده شود و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بیکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بکنشهه باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرایم و گستاخی افواج لاهور
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبهٔ تام باظهار آنچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و نیز خاطرنشان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکیاشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبوده
خبرداده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرال بهادر آنچنان بندوبست بظهور آمد که از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه همچنین قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را حفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز آنچنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت انفکاک کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف مختار خواهد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد نذر و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده دید و بموجب حکم مهاراجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا زیاده
از نیم شب درمیان هردو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیز الدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح همان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور به سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لکه
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرد و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
ملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانی که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقی مانده است نصف آن مسلح و نصف بی سلاح در
نهایت خالفت و هراسان در مقام مریانه افتاده است و از مریانه در راه بطرف لدهیانه
دادرت سر هیرو و لارد صاحب از آنجا راه مرانی صاحب برای تشفی گفته فرستادند که [illegible]
[illegible] نیز خواهیم کرد از سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در [illegible]
قلعه [illegible] که [illegible] سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود و در قبضه فوج انگریزی آمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری [illegible]
[illegible] بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بقاعده و دو ترپ از توپخانه اسپی [illegible]
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری [illegible]
[illegible] تا بوقت [illegible] انتظام منزل سرای شان [illegible] سازند و لارد صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شده و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران [illegible]
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمد بعنوان قصور است خواهست جناب ممدوح بملاحظه [illegible]
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست و فادار سرکار انگریزی بود از [illegible]
فوج او گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهار نامه عهدنامه
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف تشلک سلامی برحسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دایره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بتصور انکه در لشکر مهاراج را تکلیف [illegible]
ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم سپاه را که در لشکری آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دادن

گورنر جنرل بهادر مصدره هیزدهم فبروری سنه الیه مقام لاهور

تسلی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای دار الریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و بدرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون بیقین است که باز درمیان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط [illegible] اتحاد
کردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایای [illegible] پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که بهیچ وجه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزیه
برای حفاظت محاذی دروازه پادشاهی باغ حضوری باغ افتاد و باقی جانب قلعه که بدان
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه است اقربای شان سکونت [illegible] خالی
داده و نواب صاحب معظم الیه گشت که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بندوبست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال [illegible] انعام حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه پیش جناب لارد صاحب

و چون در خزانهٔ لاهور زر نبود و لهذا در دادن تنخواه بطرفی سکهان باقی دقتی [illegible]
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از رای صاحب بهادر و دیگر مقرر کنانیده بود و می‌طلبیدند [illegible]
بموجب دوماهه سابق ایشان نبود و لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه [illegible]
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می‌یافت اکنون هم همانقدر باید و فوجیکه در عهد مهاراجه [illegible]
شده بود سه سوم شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلعت راجه و بیان [illegible]
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان نمانده است داده یکقلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و بنگی‌ها سکهان و اسپ کهرند باید داشت که کنتهی مثل تسبیح کلان
از طلا و جواهر میباشد فوج را برای زینت داده بودند و بنگی مشق از بست است آنها
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی [illegible]
خال قوم هنود دارا یعنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی میاندازند [illegible] راجه هیرا
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و بنگی‌ها داده بود
عرصهٔ همین فوج را در گذشته داد و همراهی آقا کشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه برای صاحب صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریزیست و اینقدر زر در [illegible]
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه بطرفی فوج خالصه نبود و بی تدبیری فرمایند زیرا که
بجا آوردن شرائط عهدنامه واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور [illegible]
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه مندر و هفده لک روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی حبیب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور نمود و گلاب سنگه در جوابش گفت که [illegible] روپیه مذکور و توپها [illegible]

خدمت لارڈ صاحب بیکنم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهید تا نوبت بلوای
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در بر بانه افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم ماه ربیع سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه ابتدای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
[illegible] دیده مهاراجه صاحب در شمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بر کوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
دلیپ بدر اندازی سرداران مفسد خصوصاً با عهد راجه لعل سنگه از آنچنین یقین با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده از دل راضی نبود
بعد از [illegible] طی شدن جمیع امور اهم و حصول جمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز
راجه لعل سنگه را [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
سر مقدمه اغماض فرموده طرح دادند چون گلاب سنگه با وجود بجاآوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا ارتکاب قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شده لهذا [illegible] از راه قدردانی و هم مقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساختند نیز قرار یافت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتنهای
هندوستانی در لاهور بماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کنپ انگریزی مقرر کردند یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوهستان کانگره
فتح بعض کرده گرد فواج آن [illegible] به قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه زیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سرداران که سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور بحال خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سن[illegible]
رسیدن سپه بالغش و در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و درهمین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظهٔ صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیٹھیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را آتش
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک مددگار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که هر گاه من در [illegible] ایام
خطی بشما مبین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هرچه باد باد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار بهال سنگه آلو والیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرد و وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مراحال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت بازخم نادم
شده و نزد راجه صاحب رفته عرض کرد که بسبب غفلت من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیرم واگذاشت نخواهند کرد و روز دیگر
کمندان نجیب مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق که در

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را به راجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شد مذکور گویند نائب بابو که از قوم
برهمن بود قلعه کوت کانگرا بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از بهر چهار
طرف قلعه نور را محاصره کرده بگلوله‌های توپ‌های کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نائب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را اسیر نموده
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن به هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی
در یازدهم و دوازدهم ماه مذکور از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصتی
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و بموجب سند گذرانیدهٔ راجه لال سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آن را بآواز بلند
بدین مضمون بیان نمودند که چون فوج سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگیدند کما حقه بسزای خود رسیدند اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموریکه موجب بهتری
و بهبودی ملک و ریاست شان بصورت سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر دو سرکار
بهر رشتهٔ اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطهٔ صاحب رزیدنت
آنجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمعیتی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام بهست
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند فراهم شد مثل سابق ضرر پهنچ
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه در
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از ماندن
فوج انگریزی در پنجاب آنجماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد شد
هرگاه جناب لارڈ صاحب بمرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک علاقجات
سرکار لاهور رخصت فرمایند اگرچه لارڈ صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بوده برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و سبب جنگیدند
و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوفین منعقد کرده تا بعد ازین هیچ نوع فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

نقل عهدنامه اول مرقومه نهم مارچ ۱۸۴۶ عیسوی

14

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هردو سرکار این عهدنامه بتاریخ [illegible]
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب ایجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجودھ سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و

فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر [illegible] تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف ملک
دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان ایشان
دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعجات را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار انگریزی
تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این مهم که بسبب
عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه لک روپیه نقد
سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان متعلقه
درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای وام سرکار کمپنی دادند شرط
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور روپیه مذکوره بزودی
نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب قرار میکنند که تمام فوج سرکش ملازم خود
را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مهاراجه رنجیت سنگه صاحب
تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بست و پنج پلتن پیاده فی پلتن
هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای ازین بدون
اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عندالضرورة قدری زائد از مقدار مذکور
فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نهاده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از آنجا تا بلوچستان [illegible] بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده [illegible] دربار لاهور خواهد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار انگریزی
برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجانبی بردن خواهد دربار لاهور بسبب [illegible]
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس خبر باشندگان آنجا ملحوظ بسرکار انگریزی
خواهد بود شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان
ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم
راجه گلاب سنگه را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت
آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار
درخصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در
کدام امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع
بسرکار انگریزی کنند و آنچه اهالیان سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور
کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریز را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در [illegible] تشریف فرما شده

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید بمقام جالندهر بطرف کوه شمله

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه الیه فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور

درخواست داشتند فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و درینباب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر درآمده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه بودند

دفعه اول لارڈ صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه برحسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچیکه از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آنرا دام بدام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را از نو نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملکات آنها مفوضه خواهد بود تا حین حیات و معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

اگر در ملک مفوضه خواهند نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد
کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعجات مفوضه سوای اسباب جنگی
توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی ازان اسباب مطلوب
خواهد بود که قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت
آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر
کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند نقل عهدنامه فیمابین
سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم
مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور
بطرف امرتسر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی
داده رئیس ملک جمو وغیره باستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده
شرط فیمابین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید شرط اول
سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلاً بعد نسل تمام
ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده واقعست
تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند شرط دوم در حد شرقی این ملک
امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و
سرکار انگریزی مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه
گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند
منجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد
فقط شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه [illegible] شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
مرجوع نماید درین صورت [illegible] صاحبان انگریز [illegible] شوند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط [illegible] آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
[illegible] و درهایان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که با کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده بیش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهیم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پلتن اطفال خردسال همین
مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس در جمو که وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر شود تا احوال شمار روزی آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
دهناک سنگه پسر رای کشنچند در ملک دوآبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه حج
ضلع مالیا منجمله جاگیر چتر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحد از خدمت رخصت گشت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده از چهار [illegible] را معرفت صاحب
مجسترت دهلی طلبیده هشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب لدهیانه تشریف آورده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و نیز راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و به نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری که در رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بسزای اعمال خود رسید و راجه نابه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فریدکوت را بمزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله‌آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ ازین توپها

و ازین توپها که فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت [illegible] از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب از دربار لاهور بعد از صلح یافته
اگر کسی [illegible] این توپها را [illegible] کردن منع میکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اگر مردم [illegible] بر توپها [illegible] آن میگرفتند و همین طریق وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاروانان که از ملک پنجاب میآمدند و از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها
و دریافت کردن مضامین کندهاکه بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و انچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اقبال الوف نرگاوان که کاری بار
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سارجنها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بدریافت
حال ضعف سرکار لاهور در ضلاع و اطراف آن سر بشورش برداشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب شعله شر و فساد در ضلاع
و اطراف و دور دست موقوف گردیده و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و اوای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آئینه تمرد و سرکشی خواهد کرد انوقت
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
متوفا عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نموده با وجود آنکه چند
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین چند نفر مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت از دریافت حال این شور و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آوردند شیخ مذکور بوقت روبکار
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نافرمان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات جرم انداز
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردید و بالفعل او در آگره است کاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمون و کاشمیر وغیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و مملکت مقابل
لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا ضرور
است که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار مخصوصاً کارکنان
ریاست لاهور باشم و چون اولیای سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارڈ صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد و بخوبی انجام پذیر شوند و تقلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت

تفصیل کشته بهی و دهشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای ... ان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
و نقش ... شد و بسیار خوبصورت و در تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
در رنگ برنگ ... کاری عجیب منقش ... و از انجمله یک توپ بالکل از نقره
خالص خاص ... بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک ... کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
... بود و ازان فتح جنگ شد در زمانی تیار که بهجره صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار ... توپ شد رامی سنگه که درجا نقشا نیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گرو تار اکبر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای ...
توپ ز نواب نامدار در رستمی و پر دلی خود یگانه اژدر دمی و شیر نژادی فتح جنگ جو
ناری مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۴۳ هجری
النبوی آهنش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من باروت بنصف از گوله ...
کتبه توپ سوم توپ ... بیرون باب شاه بولی طول بیت و آل اللّه در سنه
۱۲۰۶ دی و بعض عبارت او در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بیت این توپ مصر پلی رام هاتف گفته فتح و نصرت تام ضرب آتش فشانی
و برق شرار صبح اعدا ز دود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهائی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهرمل بکارخانه
... سنگه ساخت دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکهجی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال سنگه ...
کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل پسران ... سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب
ادہیراج ہذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۹۴ از سال راجہ بکرماجیت باہتمام
ہماحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد
کتبہ توپ بیستم بر این توپ چیزی در شاستری نوشتہ است کتبہ توپ بستم
فضل اکال از حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شش بان باہتمام جواہر
کارخانہ صوبہ سنگہ دار السلطنۃ لاہور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ کتبہ توپ
فضل اکال از حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ نام بان باہتمام جواہر
صوبہ سنگہ ساخت دار السلطنۃ لاہور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ کتبہ توپ یازدہم
بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج
ہذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۸۷ از راجہ بکرماجیت باہتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد کتبہ توپ
دوازدہم موجب حکم حضور فیض گنجور سنگہ صاحب سرتاج خالصہ پادشاہ رنجیت سنگہ جیو
دام اقبالہ باہتمام میان قادر بخش در قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لالہ موتی رام وبلام دیال
تیار شد سنبت ۱۸۸۶ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبہ توپ سیزدہم بفضل سری اکال
پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در سنبت ۱۸۸۷
از راجہ سری بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنبت ۱۸۹۷ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر
در عہد کارگزاری خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بہادر ریختہ شد کتبہ
توپ چہاردہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ
سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در سنبت ۱۸۸۷ از راجہ بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنبت ۱۸۹۷ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

افلاطون [illegible] موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر در عیدگاه بحسن خدمت فضل علی کمیدان
شاگرد [illegible] ریخته شد کتبه توپ پانزدهم از رب بهای وپا سنگ
الا توپ سنگ قلعه [illegible] کتبه توپ شانزدهم نظم بیت این توپ اژدها
دهان از دم خود شرار [illegible] بیک آواز خود کند ناکاه سخت دشمن چه دود خویش
سیاه پی فتح قلعه سخت چو جنگ [illegible] این سبب نام گشت نصرت جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر [illegible] سردار جوالا سنگه تهرانیه باهتمام منشی دلیا عرا سنبت ۱۸۸۷ عمل ای سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو لکهی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل بیرا
سدها سنگه کتبه توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهان
جهد هشتر زمان کرن وزان مهاراجه ادهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیت
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام بالکی خان توپ نو تیار کنانید کتبه توپ
نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم از فضل گرو نانک
و لطف گوبند سنگه و ز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو تیار ظفر جنگ و ستیز پسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج مکهی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبه
توپ بیستم بفضل اکال نظم از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه و ز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه شد توپ نو تیار عدو کوب دو دهان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرکار
مهاراجه ادهراج هذا ضرب موسوم اژدر بان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۶۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبه توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت چینی کنده است
کتبه توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبه توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ یادشاه
مثال برق رعد سنای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتبه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری اکهم
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبه توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبه توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبه توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بهوبانی
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۸ در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شور شان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۸ عمل لسپران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبه توپ سی و ششم

از ... و لطف گوبند سنگه. از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه ساخته شد توپ تیار
بعد و حقانه بهرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ گشته توپ سبی
هشتم بتفضل سری اکال پورکهی ضرب رام بان عهد بادشاه جمجاه جهد شتر زبان کرن
دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیت مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکهی خان توپ ریز تیار کنانید گشته توپ
سبی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود دگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوش بخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی و در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر نقد به طریق امانت در سرکار انگریزی فرستاده بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی در حقیقت
آن نیز پایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه که عوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه اوشان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی
لال سنگه برادر حقیقی خود را نائب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار
خاطر بود در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر
گردید چنانچه در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود
و مردمانیکه در کنپ لدهیانه و فیروزپور موجود بودند سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان
بیان میکنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور برین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه [illegible] و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در بهری پتن ست فیمابین سکهان و مردم سپاه سرکار چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر برادفت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه آن
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر [illegible] لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید یا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود کرده باز هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانی صاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که بنظر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیمابین هردو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بکیفیت باشی ثابت و محقق است تا بدادن علاقجات
بنا بر مصلحتی که بدان اشاره رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضامندی فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و درهمان ایام فوج خالصه بدریافت این حال که رانی صاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضیست در کمال غیظ و غضب شده بسبب نفاق درهمان قرب لارد هارڈنگ بهادر
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معاملات
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف برده [illegible] بالیقین و اثق شد که هردو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی حسب اجازت و ایمای رانی صاحبه برای عمل و دخل [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت
نمایند یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانهٔ سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بثمرهٔ نیت فاسد شامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرات
[illegible] در جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه در لاهور رفته
[illegible] با انگریزان سازوار و قتل کنند و پسرش را برداشته دیگر را بر ریاست لاهور بنشانند
لکن هر چه را مکر اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی با مردم در واقع مستر براد فت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقهٔ
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته و سوار برق وار بر وی یورش کرده بضربهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این حال واقعیت از جبلت
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرتهٔ
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاسته خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کردهٔ سلاطین تموریه سکونت
میکرد و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کنارهٔ شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور قریب پنجاه کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دو دریا [illegible] که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته وارد دوآبه که در میان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور [illegible]
واقع و ازان [illegible] فوج انگریزی در لاهور رفته است مردم آنجا از اهل هنود و سکهان [illegible]
بودند که بسبب اینکه در بیست و یکم ماه [illegible] عیسوی پهره‌های گوره ولایتی که در دروازه‌های
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهره خود مسلح ایستاده بود گاوان را از رفتن بجای
اجتماعی مانع شد تا [illegible] آمدند و در میان دروازه بدان جانوران ضرر رسید چنانچه یک یا دو گاو
بلاقصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود و سکهان بودند و گاو را بسیار گرامی داشتند آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن بلوائیان از چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را از
دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لعل سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب و شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقرقصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندگان جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده [illegible]
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقرقصاب از انجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در [illegible] انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن همین دکان در فوج انگریزی برای گوران [illegible] ضرور است سکهان [illegible] سبب

احوال بلوای دوم

[illegible] ظاهری در شهر ... برافروخته و وحشت شده ... و سنگ زدن بر قوم انجا
حتی که ... ان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت ازدحام مقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران سالار ...
رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب دو صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
... ایان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان ...
... هم مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند بر گاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند کلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار جمعیت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشد و نه بحضور لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع ست مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا ببیند او را
واجب ست که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر از
قدیم پرستشگاه سکهان ست ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در انجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود انچه شما گفتید راست ست و ما را حفظ
مراتب خصوصاً پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید در ینجا بمجبوری بعمل آمد زیرا که غذای مردم ولایت ما گوشت ست و از سرکار ...
سپاه ولایتی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش از سرکار
بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و هم در کجا بهم می
رسد علاوه و چند سیر صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سرداران مذکور عرض کرد که بهم رسانیدن
آن قیمت ارزان ذمه بنده هست هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر بیش صرف خواهد
مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارد صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر کنانیده بود
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارد صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده بود بسیار سعی بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زرجریانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی هم قوم خود زرجریانه را داخل سرکار
ساختند از این روز [illegible] راجه گلاب سنگه کلته بود و بیش برابقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره
ولایتی میرسانید [illegible] آن از سرکار انگریزی می یافتند در بیان کثرت سپاه و
آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور
زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بوده شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که وقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیرگی میکرد گویند هرگاه مکناتن صاحب اراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شده در اثنای گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور اتفاقا رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و افسران فوج حسب رتبه هر کس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و در بیست یکروز ملاحظه سپاه انگریزی تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق برق وردی سپاه پیاده
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه در وقت سلامی [illegible] بهتر از توپخانه انگلند
و در دیگر طرق و قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی بود

[illegible] بود [illegible] افسران افواج انگریزی می تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رنجیت سنگه
از بس فریفته شد و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی
نکرده زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است در سپاه نه تدبیر جنگ و پایداری در
جنگگاه برابر اهل ولایت ختم است گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک سلامی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ حسب دستور بعضی اسپ سوار و بعض
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند و سپاه را
باندیز بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینمایند و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما یان در ملک غیر هستیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور است بلکه کشته شدن خود در زعم هزار مرتبه
از فرار مرجح میدانند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
افتاد بخلاف سپاه هندوستان آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن
[illegible] خویش گم دیده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست می دهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را یقین دانسته بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند فوج هم

به تبعیت افسران خود ناگزیر با انگریزی بپایند در تمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علیخان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان ناظم خود صوبه
بنگاله و بهار رشد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام مونگیر اقامت ورزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و بهم
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زائد بس بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون مقدمه طول کشید
و ارادهٔ جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارڈ ونسٹرت گورنر جنرل آنزمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹهی تجارت کمپنی در شهر پٹنه رفته و بعد معاودت از آنجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت و گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
مشاهدهٔ قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در تفنگ زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آمد نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آن را بر باد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباشرت و حرفت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علی خان که در نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور بیخود بود بهوش نیامد نصیحت گورنر را

... راه دوستی او را کرده بود نشود و ... بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در سمت ... شده بنواب شجاع الدوله التجا
نموده و در آنجا هم پناه نیافته و بجاهای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان مرد و کرکمین جان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود که بابی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزیه در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا قریب شش صد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و غیره کارگزاران
از ثقات سکنه دهلی شنیده شد که در عهد میرمنو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی صوبه دار پنجاب
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرسا سنگه دومی ابنا سنگه سومی ... سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک ... بودند
بوده مالگذاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار میکردند چرسا سنگه که برادر کلان آن
سه برادر و مرد ... هوشیار بود جرأت کرده از سرکار صوبه دار آن موضع مشترک را تمام
... خراج آزاد و داخل سرکاری نساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب ... کردن ...
... خوب متمتع شد و ... التعارفی ... و رسم با متصدیان دفتر بهم رسانید و از ...

و وسه ده دیگر کنجاپیشی را اجاره گرفت و بخوبی بندوبست آن نمود و فایده معتدبه برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و روز و دار کیفیت
وکنه تعلقداری و تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده پر و پرزه خود را درست کرده و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرد و آمدنی ملک امثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف ترگشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در آنجا تا چندماه
در جنگ میرن پسر جعفر علی خان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می درآوردند چنانچه چرسا سنگه و هردو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چندسال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدارالمهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدارالمهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعض را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دارالسلطنة دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرسا سنگه و هردو برادر [illegible] که زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت با وجود دخل [illegible] بسیار در سرکار پادشاهی

[illegible] پادشاه [illegible] را از محاسبه [illegible] نقد این هر سه برادر از [illegible] سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا آنکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمهٔ ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبهٔ این سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد و تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول بهم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولو العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود درچنین حین نکبت قرین کمر بر نمکحرامی بسته ناگاه از کمینگاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را [illegible]
[illegible]فت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
[illegible]ند و بنای بیحجابی و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

ودر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت کسی را توجه و التفات بحال غلامان و رسیدن ایران
نماند لهذا اکثر از آن سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند با تزلزل در دعوی افتاد
و هر یکی بمزاج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرت سنگه پدر رنجیت سنگه
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرت سنگه و لهنا سنگه که اول بوده ریاست
کل مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود لهذا بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و جد و عموی خود
چرت سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود از
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان هم قوم خود ملازم داشت و داد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان نموده رفته رفته
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه انتشار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در ... شاه
می گردانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا گذشته

چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درینمقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم خان ... مسقط الراس و متوطن خاص بخارا و قبیله علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولیعهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش و تسخیر نمود درین هنگام ...
حاکم پورنیه نواب ... صاحب جنگ هم با فوج خود برای امداد ... مطلب شهزاده معروف بود

بمطابق روایت صادق علی خان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ... مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین کار واقع گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم خان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
مقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب معسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده بقرب پتنه بمقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلایو
گورنر بنگاله نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوری که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض برای خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بروی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم خان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و وقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز نذر شهزاده باید گذرانید و همین فکر در
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که فلان موضع که نزدیک الغا صلح پنج شش کروه است رسد غله و چاره
جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه لشکر
خود خواهند شد مرزا قاسم خان بمجرد شنیدن این خیال دو صد سوار همراه عالم خان برادرزاده
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران نورانی برق وار رسیده و بمردم
همراهی که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد
[illegible] گاوان و چهار و پنج شتر از مقتولان مخالف ... رسیده و لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم خان بملازمت شهزاده رسیده اقبال و غیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بهم رسید که شهزاده از این حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار شده بود
بسیار خوش گردید خصوصاً از یافتن شتران باربرداری وغیره زیرا که بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف بار و ز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و حسب اتفاق از
قضا و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سرار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای ورا میمالیدند که بیک ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا مدیر از ینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون خدمتگار در خیمه در رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و اویلا و حسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر با هراسان نشود و باوجود
این همه تکلف که کردند همانساعت در لشکر او اینخبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل ازینکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکبادیست عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بتصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف روانه
راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند جنگ
را موقوف نمودند و از انوقت پاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه یکبار اشرفی لارد کلایو

از نزد او شده بحضور شهزاده فرستاده غرض از اینهمه مراعات که گورنر مذکور نسبت شهزاده در نهضت
گردیدن ها و خسارات دور از پدر و خان و مان خود بود گردیدنی بود که عنقریب میسر شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی ست که خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از
مکر و فریب غازی الدین خان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در میان
در موضع گهولی جناب ایشان را بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علی خان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علی خان ناظم
بنگاله و غیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اودیسه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بعد
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمی شد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن شاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بود و بهر رنگ خدمتی که
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
ایشان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جات را از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده اخراج کرد تا
راجه بهرت پور بدریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شده واین ناسبا درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم دست به طعام
خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از شست فوج جاتان هم کم بودند لیکن
بمقتضای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة غالب آمده جاتان را شکست
داد مذکور سید ناسب راجه مذکور که مرد جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود پیشتر
راه دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هرکسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور از وجاهت ظاهری و آن شکل ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیرش
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شده بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولاد و سن رسیده وی
سر پدر خود سردار جاتان را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان باوجود کثرت سر سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد کورنش ادای
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
بالیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از [illegible] درگاه را تعین

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی [illegible] گشتی بخواهد کرد پادشاه فرمود نزد من از امرای معتبری نزد دیگر نیست شمار خلعت بخشیگری [illegible] شرف الدوله اندیشید که اگر من خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت [illegible] همین کار بود در پادشاه رفته و عرض نمود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانید همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انجام این خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را که از خاندان جلیل القدر و از چندی باسید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضرست طلبیده خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هم دارد پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه خدمت بخشیگری را برای آنصاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من شوید الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانهٔ لشکر ساخت شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا کیتان هم میسر خواهد شد نصف آن را توام شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر که یکی از بزرگان شرف الدوله است چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان راه خلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوبی گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه برگ مفاجات بشکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در شکر

اخراج و استیصال آدمی ها نموده از سمرقند مناسب وقت ندانسته از میدان شکارگاه
روانه بطرف هندوستان شد درانوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد با اسباب
وسامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخته تا اهلیه
و واسطهٔ کتخدائی شان با صبیه نظر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشته
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب بشرف الدوله ولد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را
دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان ولد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب بی رسمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفته ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در
بلدهٔ لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حملهٔ اول لاهور

حملهٔ دوم از تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ع سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوگزیر خامه وقایع نگار
[illegible] بود که رانی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط دیوان لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود و مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در انجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع است بردند و دیوان لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپور
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی دیوان لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
حکام بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر عهده ریاست
[illegible] ور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن مینمود پس آن سرداران بمنزله ارباب
[illegible] بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل و ریزیدنت همگی امور آن ریاست

در قبضه اختیار خود میداشت و باهرکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب پنچان از او رعایای آنجا از دخلت سرکار انگریزی بریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهده رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب
در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارد هارڈنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت
انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بود و ملحظا این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهده رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بدرجه
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیده سکهان که ادبار و منکیر ایشان است و بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار + امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن مهارانی صاحبه را از قلعه شیخو پوره در شهر بنارس گردید تفصیل اینحال برین منوال است که
بعض سرداران بد نفس و وخیم العاقبة برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه وغیره عمله مسکوت کهر را که اهتمام
و تیاری طعام صاحبان در انجانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عمله این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در اینجا قصد کنند یک روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهند تا شمارا زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از ین که از تاثیر زهر آنهمه جماعت انگریزان یکبارگی راهی کشور عدم شوند ما

هر یکی را از شما خلاع فاخره [illegible] وافره و جاگیر های دائمی نسلا
دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شما [illegible] یعنی قبل ازینجا آمدن
[illegible] روپیه نیز داده باشند تا این گروه به دل مصروف درین کار شود
[illegible] صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
[illegible] خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع
[illegible] خط و سروری بپردازند درمیان کنپ یک خانهٔ وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام وغیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند درآن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی درانجا نانبا و چپاتی پز خدمتگاران
وغیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را کار پردازان [illegible] این خانه را اسکوت گهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
درانجا رفته [illegible] طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود درانجا
قرار میابد در آن روز تمامی فوج با یک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با جمله عمله اسکوت گهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران [illegible] زر موافق گشته از راه کورنکی و سفاهت برین
[illegible] مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر یکبر قتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرار نامه
و جاگیر ها بعوض این خدمت بکدیگر گذشت و بعد درستی
[illegible] اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
[illegible] کی در کمین وجویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
[illegible] کارپردازان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
[illegible] و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور درآن مجمع خواهند بود

باید که برای بعضا وهشتاد وصاحبان فلان فلان قسم طعام واقسام حلویات وانواع
شراب برحسب معمول تیار نمایند خانسامان بمجرد یافتن این حکم باد که [illegible]
خوانچه [illegible] امور رسانیدن این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین سازش وشورا بودند مخفی بوقت شب رفت وخواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت کهر از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص برای ذات خودش بعمل آوری ابرام
وعده کرده بودند بستانند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان [illegible] بود که محرم
نبودن دران صلاح ومشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد ونیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانهٔ فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند درین وقت رفته اند وفردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کهر
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده دریافت این حال بالاستعجال
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات وصندوقچه را مع [illegible] که در خانهٔ آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان این حال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود وصاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف تا بالی در ورطه حیرت فرو رفت
ولی فی الفور [illegible] مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم وضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرستاد گویند دو سه کمپنی سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
درانجا رفته اول آنجا را محاصره نموده نفس نفیس بمکان [illegible] کاغذات
که درانجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات
که همانجا نوشته بودند حال سازش واتفاق علی ضیافت خانه مذکور با سرداران [illegible]

روانهٔ لاهور گردید را شناسی را بمقامی رسـ

از راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی سـ

رسیده رانیصاحبه را بطرف قلعهٔ فیروزپو

لدهیانه آوردند من بعد حکم رسید که را[illegible]

سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرتهٔ کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه

طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شهر

ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و درهمان ایام

خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانیصاحبه را در فیروزپور

و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی

بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب

من قریب دوازده لک روپیه در قلعهٔ شیخوپوره است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه

و جواهر و غیره اثاثهٔ ذاتی رانیصاحبه را از قلعهٔ مذکور طلبیده تفویض [illegible] نمودند و چون

با این همه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس

رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و جنس بسیار نزد رانیصاحبه مصلحت

ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جواهران بنارس مع زر نقد بالطریق امانت

در خزانهٔ سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف

زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و ...

را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن

ولیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقرا[ری]

خود را چنان زور بکر بر زمین زدند که ...

لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد

...ناهم ... باشند و هیچگاه برای انگلستان ...

...داشته ... داران با سرکار ... اتفاق

...دیناناته و دیگر سرداران با اشتغال مشغول و

شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت که نیز منظر شد که دیدند و تحقیق

مهاراجه ... رفتن نمیآیند و معهذا این معامله که مذکور شد اکنون اعتماد و استحکام افسران

فوج انگریزی بر هیچ یک از سرداران و سپاهیان لاهور باقی نماند چوکی و پهره سپاهیان

گوره و لایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میاند و این سرداران

که از راه نادانی و حمق اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و لاسود

بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و باز

اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه اگر نبودن

شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان

ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آنصورت در لاهور قتل

عام میشد و فتنه عظیم برمیخواست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند

قیامت بر سر انجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از گوله های بم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه

مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزیه با [illegible] صوبه دار ملتان پسر ساونمل سنگه

...ج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری

...ر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال

...سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته

... و انتظام آباد و سرسبز و رعایا از عدل

...همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

هماند مبین سبب اهلیان کار رجال و مهربانی بودند و بعد فوت او ... ملتان آنچه
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بوی داشت تقرر
یافته و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف مینمود و مدام در انتظام ملک ...
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه ...
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بتقریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
ما فی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس والعین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه در آخر وقت
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال بالمفصل فهمانید و آنچه از قسط و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل کرد
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور بنابر ...

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحبان [illegible] ناگوار گردید لهذا خواستند اورا
[illegible] رطلب داشته در مخمصه اندازند [illegible] صلاح و مشوره او را ثانیاً طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساون مل را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه تا
[illegible] وفاتش بفهماند و در جواب نوشت پدرم ساون مل حساب هر سال [illegible] زر مالگذاری
[illegible] سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا از سال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدرم شکی و شبهی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمیباید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران
دربار لاهور ازین چنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
[illegible] معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و اورا همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دلانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه و
[illegible] هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شایان شان
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
[illegible] جای قرار دهند تا فردا او و شما جدیده در انجا رفته بعد از ملاقات
[illegible] نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در انجا
هم آمده باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو همراه خود از سکهان در مقـ
در انجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان
و وقت شب به مولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان
صوبه دار ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی شما داده کلید های قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور دهانیده دهیم پس شما را لازم است که زود در تعمیل این حکم بکوشید و
کلید ها موجود و حاضر نموده در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست
مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور است که هرگاه که
جدید از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض می نماید درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود من کلید ها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور اینچنین موجب سعادت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاه ها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلید ها را در انجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلید ها را همین ساعت
با هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم نه
برای دادن کلید ها حیله نمودم بهر کیف هرچه
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت
برهم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که
و درشت انگریزان را شنیدی هیچ نمیگوئی بلکه

سرداری مردنت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام [illegible] که ترا بیوقوف واحمق قرار
دادند صاحب که بی کلام سرداران را نفهمید [illegible] مولراج پرسید که همراه ایشان
شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را [illegible] شما بشنید که ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا صاحبان که ترا به بیوقوفی وحماقت منسوب کردند جواب سخت نسیدی
فرمایش چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستید این رتبه ندارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
گشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان خوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد همچنین سفاکی و جرأت محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند [illegible] یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
[illegible] انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و ناموس
اهل و عیال محال بنظر می‌آید مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی نمایم
و در همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بر باقی [illegible]
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان نامردان از جنگ می‌[illegible]
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان می‌ترسی ترا خود در گوشه [illegible] نشین
دانیم و جنگ ندانداگه ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید [illegible]
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری [illegible]
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ [illegible]
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بکشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب
یکجا بهم رسانیده با فوج اعدا اینکه بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را فهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او بجنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوخته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بهادر
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان برگشته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می‌پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند با کمال تشنه خون [illegible]
[illegible] در زنجیرهم که از ذات تو سر بر زده است بتو منسوب کرده چه عداوت و دشمنی که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر و پسر خود را مبتلا ببلیه عظیم دیده بسیار مضطرب [illegible]

وکلید خزانهٔ پدرش را حوالهٔ او نمود حال طرفه [illegible] سوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر [illegible] ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه [illegible] دیوان مولراج بطرف ملتان گسیل
فرمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ء از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت مینمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پدر شام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حملهٔ او در خود ندیده پناه بقلعهٔ اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابلهٔ مولراج گرم رزم پیکار بود حال انقلاب
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینهٔ
خود همراه صاحب موصوف در مقابلهٔ دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصلهٔ پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با علهٔ مسکوت که بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف همراه
از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج
[illegible] هم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد ایشان آمده باشد
قابو یافته مراخلل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداده همیشه از وی مجتنب و متوهم میماندند و چون شیر سنگه ازین امر رانده شد از آن جو

در تانده شد از ملتان برخاسته اطراف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی
را بهم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اولیای
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را مقصود نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند و لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان فرمود چنانچه در ماه نومبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسواری
سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانهپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکوره و زمینه در شهر اگره نزول اجلال فرمود و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و برگد
پنجم برای خبر گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوٹن صاحب [illegible] از مقام چیچران واله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود لیکن بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار چتر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و رابک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و دو کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹلنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند لیکن مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شد چون بدار الشفای

در دارالشفای انگریزی آوردند و آخر بدان زخمها بمرد گویند سردار هری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
همراهی فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس بود که علاوه اگنیو صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کهجور برای گرفتن پناه استاده کرد و هرگاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شدند و آن باغ ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال و پناه گاه حریف را گذاشته در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۸۸ هجری تیار کرد و بر یکسپاهی
از فوج کورنت لند صاحب که ریخته در قلعه ملتان رفته بود سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نرائن سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام نبود و سپاه در رفتند و در جنگ
دو صد سپاهی از لشکر ادورد صاحب کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلتن نهم ملکه هفتاد و گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند ده گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلتن پردوان
را زخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض بست آزاد و
هنگام آمدن نشنید و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
اول از فوج اگنیو صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
چون سپاه مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ در را برای حمله کردن گردانیده بود

مادرش که دران مقام موجود بود اکثام اسپ او را گرفته مانع آمده در باز و راه از سکتهر و آمدنه
هر روزه تنگ آمده بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار انگریزی بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بتمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را که انگریز باشند قتل کنید و به خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کمبل
صاحب که افسل بجای جنرل کیوش فوج سکهان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور همه اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هیجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد عرابه محموله گلوله و باروت
بسیار زیاده از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن هشتصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد توپ است و همراه جنرل کوبیش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل بهادر چتر سنگه اطلاع کردند که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب [illegible] ایذا خواهد رسید [illegible]

گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست باشد قتل نموده خواهند شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردیده
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و دیگران
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیده اند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر ڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیده اند و از آمدن جنرل
ہتکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیده اند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج نو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود و سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر
واقع شد بموجب رپورت کمندر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر
جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر خلاصه رپورت یعنی خبر کمندر انچیف است که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا دمدمه بسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و
هشت توپ را بسرکردگی میجر ہتکیول آنطرف دریا روانه کردم و دران مقام باهتمام لفتنت
نلسن صاحب با یازده کشتی نیز دستیاب شد و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا نموده و فوج حریف هم بقدر دو میل پستر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

بیان جنگ ... بتاریخ سوم دسمبر

وفوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل پیپه ها بسته عبور از دریا نمود و من
توپها را بدستور برای الّن کرم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بجز فنا مصروف ماند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز
حصه کلان حریف بر فوج میجر جنرل ٹهکیول حمله کرده توپها را سر کنانید و چون تا یکساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون برزد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپ بارندند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج ایشان نیز بگسیخت ٹهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوری
موقوف کرده بفرو گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از انجا بگریختند انگاه دو رساله سواران برای تعاقب شان شتافتند و کشتند
صد مرد انشکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند بخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورٹ کمانڈرنچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دو آبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ولیر قلعه های ارادن
منصرین سنگه وغیره را منهدم ساخته بطرف دو آبه جالندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈرنچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر ٹهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بکشتیها یکجا کرده
از دریای چناب فرستاد و در آنزمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم نبرد و پیکار بوده
یکی در پشاور و هزاره و اٹک مقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان و افغانان
پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم باشیر سنگه و غالب است که قلعهٔ ملتان زود مفتوح گردد زیرا که
فوج بمبی تیز رسید و شیر سنگه که گرد قلعه میگردید نیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر متصور و درین وقت راجه جسپال پوری که قریب جالندهر است و سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفٹنٹ کارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعهٔ خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حملهٔ اینها
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجهٔ دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پٹهان کوٹ نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجه بغاوت نوشته است و سوم
دسمبر سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور بدین امر سلک تهنیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیه خودش و هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ایبت صاحب که در مقام هزاره است شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جرنل لیشا سنگه نیز در لشکر
صاحب ممدوح موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصرهٔ قلعهٔ اتک کرد و نیز میگویند که چتر سنگه
بجناب لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جان امان شود بحضور حاضر شده غاشیهٔ
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استغفای قصور خود نمایند افسوس که این قوم ناعاقبت اندیش از

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرده و بازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلٹن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سندی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک سپاه
لازم خاص بلکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایدث صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بجهز از تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد
و اکنون فوج انگریزی حائل است درمیان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بمدد مولراج
در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریزیکه در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردید مردم در هر گذر و مقام پایاب مدورفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت
وغیره مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و ازانجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سیزدهم ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیر سنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با دی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزنند بدان ضرر با اهل قلعه نمیرسد مستر هربرٹ با چستی
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکند که بمردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرما گردیدند و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل با جیش پیوست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهورست که تا قلعهٔ ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمانڈر نچیف بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در همچو جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست

نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب

مشرق
مغرب
دریای راوی
دریای چناب
وزیرآباد
قلعهٔ دادر سنگه
رام نگر
شهر لاهور
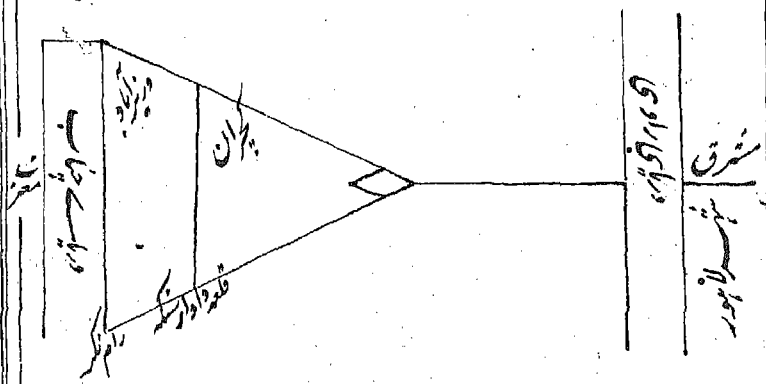
وسر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاول پور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعهٔ ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی و اڈورڈ صاحب بر پلی که قریب بشیش محل ست حمله نمود در ان
ن آقوب سنگه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بر مقام رام تیرته و شیواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
مورچال ایشان را که بهمان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گرهی مستحکم
[illegible] انجا قصبهٔ نول سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل سرکار

قریب مسجد تکیه که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است
شتافت و در انجا بسیار فقرا و مردم پیر و نابینا که برای گرفتن [illegible] جمع شده بودند دیده
با ایشان ترس نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح ایستاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریختند و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار یعنی قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند و در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گوره های ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلوله های توپ دو بار آتش در گرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلوله های توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مهاراج
گلوله ها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین ملکه از افواج انگریزی میجر کاردن از شصتم پلتن
ملکه و انشن کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت نیک سیند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنت پلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
کرنیل بنسن صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین بکدوکل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت ال صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول و
پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیره که در آنجا دمدمه بسته بودن لفتنت
تاسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بند و قیا بر یکدیگر خالی میکردند سکهان
[illegible] ستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی بقدر
را بر فاصله هشتاد گز میزدند و از ضرب گلوله ها دیوار قلعه را رخنها می شود و [illegible] طرف

و ازین طرف توپها را از دو زور دو بست میکردند و از طرف حریف هم بهتر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنگه بود در پنج حصه منقسم شد یک لشکر
زیر حکم میجر تهبول صاحب در مقام کابیله دوم بسرکردگی جنرل کمپل صاحب از کابیله
براندک فاصله سوم لشکر کمندر نجیب بهادر در موضع چیتولیه چهارم تابع برگیدیر پنی صاحب
کمد فوج رام نگر سیت پنجم لشکر برگیدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چترسنگه نوشت که میجر
لارنس را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی نمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار گروه رفته جنرل ویش [illegible]
بگوله اندازی که او نشست بسته گوله بم را در ان سلح خانه زده بود انعام [illegible] دو صد
اشرفی افزاید بر بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم شمع بال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که [illegible] آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه نه هزار
من باروت و دیگر بسیار و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در گوشه غله [illegible] از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی هم تا [illegible] شب
[illegible] و چون [illegible] و روغن گاو و روغن چراغ در آن گدام بسیار بود لهذا روشنی تا [illegible] رفت [illegible]
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هند و سنگه سردار که اگنیو صاحب از دست خود کشته بود قتل کرده
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
تاراج چون اسباب عمارت شهر جمع شد از انجمله بیست پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آن وقت
منظور نشده بود و هر گاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار
کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظر بند دارید
تا در قلعه اتک رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را صاحبان گوره بگمان او زهر خورانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بیخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاو کشی کردند و در مقام دربار
دوست محمد خان هم روایات مختلفند نزد بعضی اینست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک بدو
دادند بدین شرط که او مدد شان کند و سر هنری لارنس و هم جنوری از بمبئی در سنده
وارسنده در بهاولپور رسیده دو روز مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید و ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هر گاه دیا بخش وکیل که از وقت نول سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت وی صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب بحضور صاحبان
شما هست که دیوان جیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دست بدست ما سپرده پیشتر ازان

نشان سفید بود تا معلوم کنند که وارونده ایلچی است و دوست محمد خان بسبب ساز افغانان
قلعه اتک بران متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنل سر لارنس [illegible] سپاه پادشاه از
[illegible] سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در جهاد و بنها برای تهنیت این فتح شلک
شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت وارث بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیک برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندند و افغانان بهمراهی
دوست محمد خان بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند [illegible] و سکنه
قلعه دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیرسنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای سر کیری صاحب
بارزیڈنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان بست بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
[illegible] افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
[illegible] صد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف [illegible] حمله نموده
[illegible] بیکار کردند و چند هزار از سکهان کشتند و هفت کس [illegible] زخمی [illegible] از افغانان
[illegible] آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب قلعه ملتان شده اند که سنگ [illegible] انداخته

از فصیل قلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان
خود را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چاپ [illegible]
این شد که بسبب نفهمیدن کلام فسر خود دران معرکه بهم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده ایستاد و لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زادهای شیر سنگه
کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله ویش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را کشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن اینخبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هر گاه از گولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را [illegible] بکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که
در کمپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان چیه خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و عمرش
پنج سال بود حاضر شده بحضور ویش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده و پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب [illegible] هزار

بیان سپردن دیوان مولراج خود را بسرکار انگریزی

و قریب دو هزار مردم بهیر و بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند سالارانِ
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلٹن گوره با دو پلٹن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و نیز چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردیده تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش نهایت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کنپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دش صاحب در خیمه
فرود کردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری نشستند و
تاکیدست که کسی سوای پهره واله در زنانه او رفتن نباید و در مقام خزانه پهره گوره های
ولایتی مامور کردیده و چهل توپ از قلعه بدست آمد و برمیگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان انگ خصوصاً قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انگیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهزم و بی زر و بی رشد
منصوری و اقبال با انگریز میسر شد ✣ تاریخ زهاتف پی این فتح چو پرسیدم ✣ او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد ✣ تاریخ تعمیه بسال هجری ایضاً از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان + و اندر قید شد مولراج نادان + ز بهر گوهر تاریخ بحر بی
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و پا دیوان مولراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان ۔ دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و حکم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد گویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمانڈر انچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز بر جهت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیارند ولیکن هیجده ۱۸
هزار سپاهی جنگیست و تخمیناً دو توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم ۱۳ جنوری شده بود از طرف یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چند آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و انچه باقیند خواهان صلح اند
زیراکه بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت بوی صاحب مذکور میگفت که بارا
حریف ضرری نرسانید نقشه مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

زبدهٔ نوئینان عظیم الشان ...
ملکه رفیع الدرجه اشرف الامرا
ارل جیمس اندرو ارل آف ڈلهوسی
گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک کمپنی
انگریز بهادر ... سنه ۱۸۴۸

پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است خرابی در
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرال از راه قدردانی حکم ناقذ فرموده اند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بوده‌اند حسب
مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن صاحبان
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان سلامت به جسمشان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده‌اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
فنا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج صلاح نیست در دست
نامبرده‌اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل خواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در باره مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ایدورد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی یافتند و در بعض مقام
غله و روغن که از وقت ساون مل سنگه فراهم بود و در جایی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال اسباب بدین سلاح خانه و غیره مکانات ضایع شد سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب بی حسابی بود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و مملو
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور برهنه دیدند و چون او را احوال ایشان معلوم شد باز کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز برآمده و دوش صاحب بدون
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه فرو برد

و عیال مولراج را از قلعه بیرون ببرند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جابجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از هر یک کس که از قلعه بیرون میرفت بقدر
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی پهره سپاهیان را هر دم قلعه و فوج تصرف
نمودند [illegible] صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید وش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع قسم
تپ بستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری از
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ داشت و پا کوتاه رنگ سیاه یعنی پکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع کم نمحت و عبوس صاحب غیرت و حیا و وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر بارگیر خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر هیچر صاحب بر دست راست
او بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزیه بنظر حشم میدید و لیکن شکنی بجبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیرسنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب را
بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم میگفتند
که شیرسنگه اول بر امرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمندرنچیف در تعاقب و سرکوبی
او جنرل وش برای کمک کمندرنچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فروری فوج کمندرنچیف

فوج کمانڈر نچیف از چلیان والہ روانہ شدہ قریب بہ لسوری رسید و برای حفاظت شہر لاہور
نصف پلٹن گورہ و چہار پلٹن ہندوستانی و یک رسالہ سواران و یک ترپ گولہ انداز
اسپی و یک توپخانہ موجود است و رسالہ چہاردہم برکنارہ راوی افتادہ است و این
محافظت راہی میکند کہ از معبر گنگر تا شاہدرہ کہ از وزیرآباد تا امرتسر رفتہ است دیوان
مولراج را بعد بردن در لاہور در گوبندگڑہ فرود کنانیدند و از لشکر شیر سنگہ خبر رسید
کہ در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاہی و بازاری فراہم است روزی شیر سنگہ از راہ
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاہر کرد کہ ما کمانڈر نچیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لہذا فوج ملتان محاصرہ آن گذاشتہ برای کمک کمانڈر نچیف آمدہ است و چون
شصت ہفتاد مردم ملتانی کہ در لشکر شیر سنگہ رفتہ بودند بیان حال فتح شدن
قلعہ ملتان در سرکار انگریزی نمودند و اویلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواہ
ہمان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونگ برخاستہ رفتند و بتاریخ شانزدہم
فروری میجر لارنس کہ نزد شیر سنگہ نظربند بودند باجازت اول در لاہور آمد من بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحہ شیر سنگہ آمدہ
و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگہ انکار کردند و ہفدہم فروری کوچ افواج انگریزی
از سعداللہ پور تا شش میل پیشتر شدہ در مقام کنجہ مقیم شد و کمانڈر نچیف بہادر در آنجا حکم
داد کہ مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچہ برای ذات خود خیمہ مختصر و چند شاگرد پیشہ
بقدر ضرورت ہمراہ گرفتند و نیز فرمودند کہ در یک خیمہ دو دو صاحب بودہ اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچہ بدین تدبیر تخفیف ہشت ہزار شتر گردید و نیز حکم شد کہ ہر سپاہی
[illegible] زکوچ آذوقہ یکروزہ ہمراہ گیرد و بتاریخ ہفدہم فروری لشکر ہاروی صاحب اجنٹ از
کمپ کمانڈر نچیف بہادر شد و نیز درین تاریخ مارکہم صاحب چہل کشتی را بقبض خود درآوردند
و بتاریخ ہیجدہم ماہ مذکور لشکر کمانڈر نچیف بقدر چہار و نیم میل پیشتر رفت و فرق درمیان آن

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل ماند و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
مارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندرنچیف شد الغرض بتاریخ هیجدهم
[illegible] در لشکر کمندرنچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و میجر لارنس [illegible] دیگر
رخصت [illegible] گرفته در لشکر کمندرنچیف آمد [illegible] شیر سنگه [illegible] که مردم او غارت کرده بود
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ تار کنکن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سلک
[illegible] قیمتی یکعدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هیجدهم فبروری قبائل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از نزد ملتان
بسیار مال و اسباب بر آمد و بحکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شده قلعه بهرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ آخر سکهان است و در آن شکستی فاحش بر شیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بخصوصیت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند درین زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
انجنیر [illegible] اجنٹ زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ [illegible] بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی
سوار و پیاده آنچنان درین رزم دستگاه رجان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و بعض [illegible] توپ [illegible] بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریخته شدند و
کمندرنچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات بنجیگر انیدند

گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمه‌های کمندر انچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند **مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر**
مورخه ۲۴ فبروری سنه ۱۸۴۹ء از کمپ فیروزپور داده اند
از روی چتهی کمندر انچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بست ویکم [illegible] گوز علیه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفواید کثیر شد کمندر انچیف مینویسند که دیروز لشکر یارکهم صاحب و ندلاس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و با همه همراه گرفته از زیر گوز طرف شاه دوال
کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دوازده گروه اسباب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی گولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سه صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر انچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و بعد کمندر انچیف
جب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بحسن انتظام و خوبی تدبیری
ایشان همه لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان هستند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و دشواری [illegible]
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح بسرکار انگریزی که بردی شد
[illegible] هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی در انیان شریک شیرسنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ اعدا بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو میند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف بمبر و دیگر بجانب جهلم رفت و
لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کپتان [illegible] صاحب بطرف بمبر نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله منصوبه بود
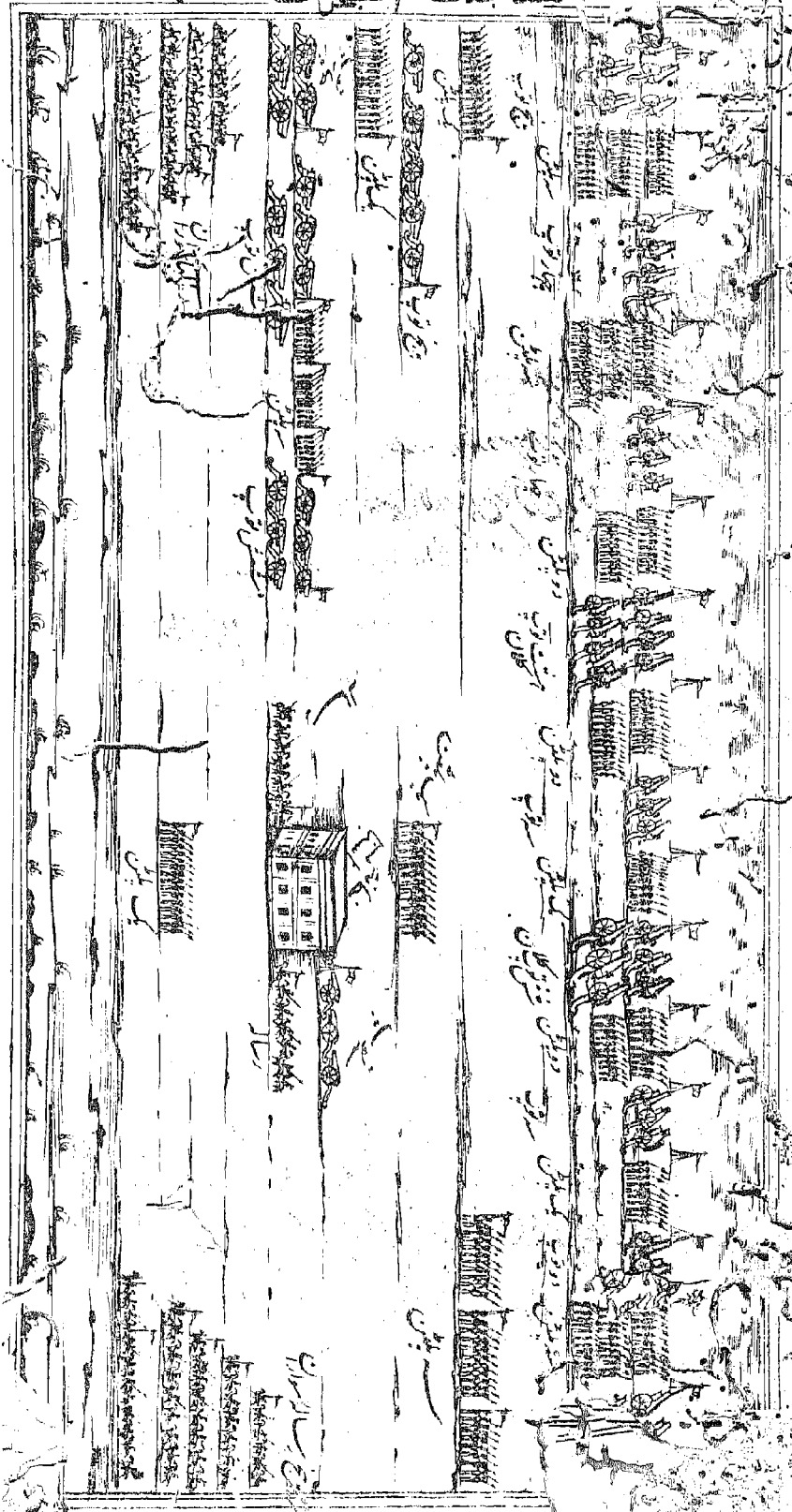
نقشہ جنگ گجرات

و میجر سکوت صاحب انجنیر عقبی قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندران
نمی اپرانند و انبار خاک را گرد اشهر و قلعه را صاف و خندقهای او را نیز که بضربت گلولهای توپ کلان
... چند چیازد و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و پلتن هندستانی مدام دران قلعه
خواهد ماند تمام شده ... برادر سن مولراج حفاظت عیال او میکند گویند رهائی کنند بهادر
... خفیف رسد اخبار نویس چهاپان نوشته که دست محمد خان سردار یوسف زیان
پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه شش هزار روپیه بخان
مذکور فرستاده است و نرائن سنگه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار
کرده در لاهور آوردند و پا بجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است
بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر
خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع
... کشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته اند هست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان
باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درین وقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانه خود یا نوکری
عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روایی
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری سازند
و بیستم فبروری دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر ... کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از بیشتر در آنمکان بند و بست پهره گوره های ...
بود و همان روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند شیخ امام الدین خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه جاگیر دیگر یافت و تاریخ
... سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان ... میجر مکیسن صاحب بهادر

لکو[illegible] جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
و گریختگان رفته بود محنت شان ثمرهٔ خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب [illegible]
[illegible] بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت داره و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشانرا و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسین و بی بی ایشانرا [illegible] رها کرده در لشکر انگریزی
بحفاظت تمام رسانیده اند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان درهٔ خیبر که طامع زر دوستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و [illegible] که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان [illegible]
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
می کنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمند تخفیف اینها فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد برپا و فتح تمام پنجاب آنوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل گردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان را در خیبر داخل
[illegible] لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور بگریخت و بسیار زر بخیر پایان داد صحیح و سالم بر رفت
[illegible] حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان در
چهاونیهای کابل شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انگریزی است

آنست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ که در میانه
کرنیل فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر تا سیاسکهان باسرکار قصد جنگ خواهند
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردید و هندوستانی گورنر جنرل حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بقرار حسب صلاح
کس مددکار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نموده و هر کسی یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از انجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و سندی
و فقرا اند در فیروزپور آورده حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب لکهنیدند

دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان	دوابه باری	دوابه رچنا	دوابه جج	دوابه سند ساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	[illegible]	دیره اسمعیل خان	[illegible] وغیره
[illegible] لک	[illegible]	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد و یک لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است و هرباشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید است و بر ناکاران تاکید رسید که اینکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در سنه ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قوم
سندی هستند ملازم داشته بودند و بتدریج گوره های ولایتی از قسم خلاصیان
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از [illegible]

که در جنگ به نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۱۶ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره گوله انداز ۷۰ هندوستانی
ترک سوار ۱۲۴۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۰۳۵ [illegible] در سنه ۱۸۰۴ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ [illegible]
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک [illegible]
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج بود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان شش پلتن گوره و سیزده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و سیزده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوای شمار گوره
[illegible] صاحبان نامزد شده اند کرنل و جنرل هستند که با تدبیر و پایداری می جنگند
[illegible] و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بسبب [illegible] سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر [illegible] از بام جاهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و مقصود آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام مارا میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن بر فیروزپور
[illegible] پنجاب در محاصره فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
[illegible] یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد کرد [illegible] سر دفتر
کونسل [illegible] لارنس [illegible] ماهیانه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر [illegible]

بمهاراجه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
نواب گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آن را شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان جائیکه مناسب
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیراکه او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند به وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با
افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را و
بنگله و مکانات میجر لارنس که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و بهار زور دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکید و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند

نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که همه
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکثر سرداران
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

نمودند و در مقابله افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردید
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر از طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عفو تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش تقصیر افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیما بین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نقلبندی که دران مندرج بود ادا نکردند نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بودند ادا ند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده
بودند قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بران سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیستند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت مهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیده اند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احدی را
اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعه ها و قلعچه ها که در ملک پنجاب اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آن چنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بهادر هم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار خواهند گردید
نسبت ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
اینملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درینصورت باید توقع رحم و
مهربانی این سرکار در باره خود ندارد و بسزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار بحکم
نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب بهادر سکرتری
گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک
هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مفصله

شمار فوج هر جا	آمدنی سالانه هر ملک	تعداد رعایا	نام ملک
قریب دو لک سپاه	[illegible] کرور	[illegible] کرور	آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریز است
[illegible] هزار	ده کرور	[illegible] لک	آمدنی ملک پنجاب رعایا وغیره
یک لکه و پنجاه هزار	یک کرور و [illegible] لکه	[illegible] لک	ملک برما که آنرا آوا نیز گویند

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق [illegible] هزار سپاه بود و بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] هزار و [illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بست و پنجهزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق [illegible] او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۲۳ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس متکلف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر بدریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیمابین دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس ازان زمان تا آخر عمر خود باوجود اغوای همیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد فیمابین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بیست و پنجهزار فوج خود را بنسبت دیگر سپاه زیاد تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

می‌گشایند و بجملهٔ آن ثلث و پنجهزار سوار و گوله انداز بودند و کار توپ می آموختند و چند
فرانسیسی ابرای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمدنی داشت و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر از ایشان گورکهی بودند که
تحت فرمان خود داده بود در ۱۸۱۸ع صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ع کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در ۱۸۳۱ع با لارڈ ولیم بینتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان و
شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیمابین این هر دو سرکار بسیار افزود
بروقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ع بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقهٔ ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبهٔ اورا
حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل و صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور جهلکه نمیکرد و اگر اورا مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست ازان بر نمی داشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشورهٔ دیگری بخوبی می نمود اگرچه بیم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زر و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از روی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و بار اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشی همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و تحسینش

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بی رحمی قطع
اعضا و مثله کردن او از امی گشت و با او را کوهستان جلای از وطن مینمود و عمل اگر چه شکل
انگریزی نداشت مگر به نسبت ریاستهای دیگر هند وستانیان بمراتب بهتر و منضبط تر
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجود یکه در سرکار
... دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تا هم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بذمه
... می ماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
... و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمی شدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملحق کوهستان هیمالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول آن در چهار صد میل
با دامن کوه هیمالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل این صورت

نقشه
ملک لاهور

قاعده این مثلث که از جانب شمال بکوهستان
هیمالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و اکثر آراضی ملک او در زمین برابر و هموار نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار حاصل و زر خیز و چهار دو آبه
اند یکی ... دو آبه بازی گویند و دوم را دو آبه رچنا و سوم را دو آبه چج و چهارم را دو آبه سنگر نامند

نقشہ حصۂ پنجاب کہ درمیان لاہور و پشاور واقع است
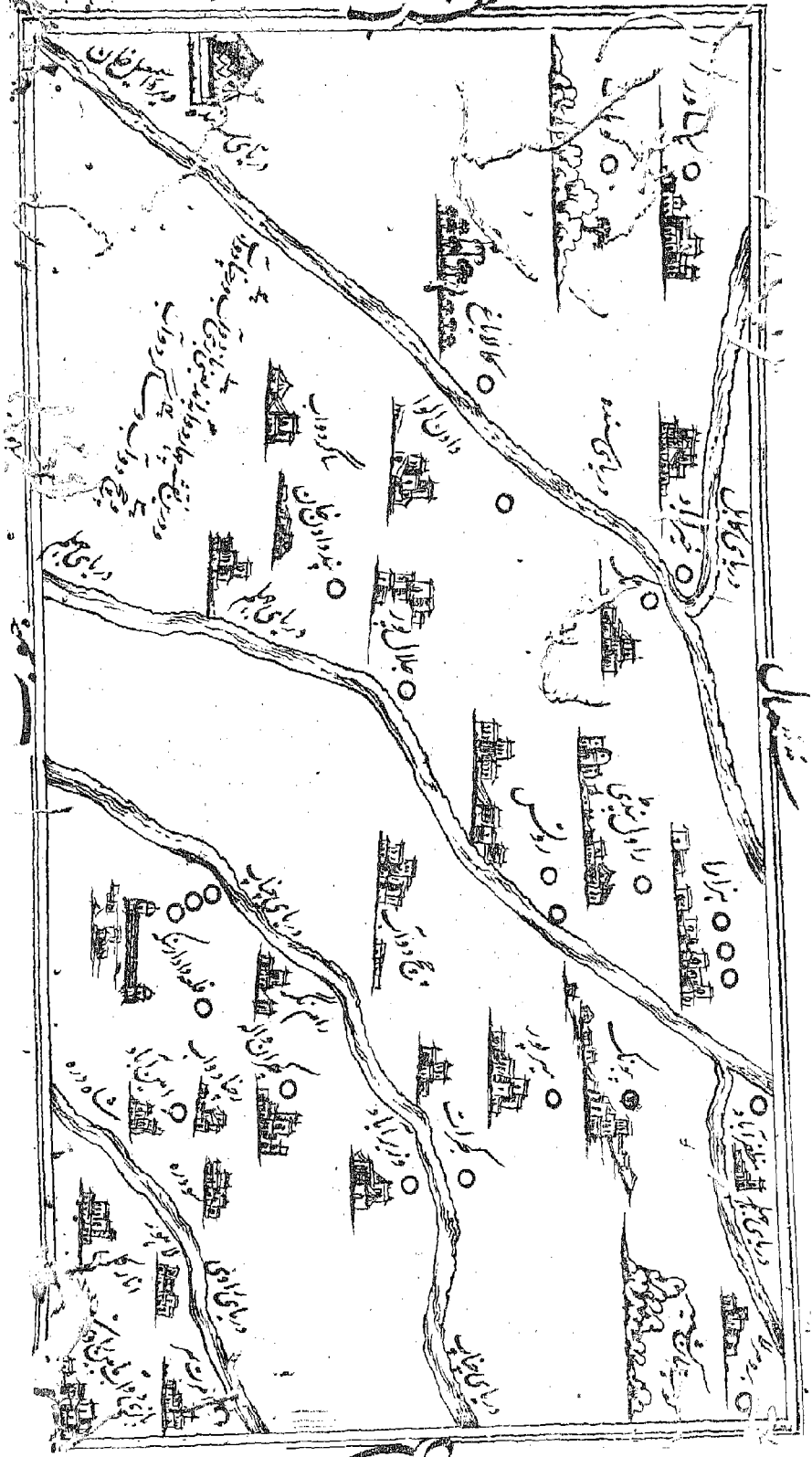
تقریظ خامهٔ مشرح کلک گهر سلک شاه اقلیم سخن وری آفتاب سپهر معنی پروری شاهنشاهی کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فر مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مد ظله العالی

پس تعیین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی ست که بسیاست [illegible] ز ادنی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپیدا کنار تحمید جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش هر که و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش محو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی مجال حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزین ــ تا علم صبح برافراخته [illegible] ساخته ماه نوست از پی بیگانه اش تیغ هلال از سلح خانه اش اختصاصی بلیغ قضا بدست مختاری نهاده که بهشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام واجب الاداء بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم آلتمغای و لکن رسول الله و خاتم النبیین مکمل ــ چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب مذهبت سلیمان بود موری رهگذارش سکندر حاجب آیینه دارش جانشینان مسند ملکش تیغ انتقام بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان چو ساده خلافتش تیر کین در سینهٔ کافران بیدین نشانده ــ صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر سرمهٔ چشم اعتبار برای نظاره بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گذار جهاد [illegible] بخون عزیزان خضاب بسته و شمشیر لشکر دار بیباک دوران مدام دست و گریبان اندیکار بالکان رقاب گاهی تحت یکی مقام دیگر است و نوبتی دیهیم صاحب افسری سری

باآنکه تیغ سحر و تیغ زبان آورده چها انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع کرده
[illegible] یکی را ز شاهی بتاراج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کار [illegible]
کینه نام آوران را اکنون کار زار و تلون چنان میکند آشکار که شد از دو رنگی لیل و نهار یکی چهره [illegible]
و دیگر ز دست یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فراوان لشکر
و مقابله و قشون بجد و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که یکه تاز مجال
جولانگاه معانی قصب السبق ربای مضامین نکته دانی فارس مضمار لغت شهسوار عرصه [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] ان مهر لشکر جادو نگاران [illegible] بخطای کلکش عقد های علم و هنر
فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار مناصب منشی مولوی عبد الکریم ادام الله بالقدر
[illegible] و بلغه اقصی الغایات بتحقیق وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو [illegible]
نگاشت و [illegible] الی بود دلش از زاید و نارسا اصلی همت داشت بملاحظه صدق بیانش
بر زبانهاست که جز از احتمال کذب مبراست هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار مسطر بیست کاکل ربا دبیر تیر اگر بالفرض و التقدیر شاخ طوبی قلم کند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد رسید و بورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف کرده هم
و دود براقت و رقمش نتواند رسید نسبکه قصص و حکایات طبایع اهالی را قبول و شتها بر سینه
وقائع و محاربات مجبول است خصوصا گوشها بر آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هرگونه مقصودش بدست و علم قایی آستانش
بر تاد و لیت بهبود در بسته باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و منقصان آثار طوارق
روزگار را کامیاب گردانید و ننگ اثام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه که ز تالیف [illegible]
پسندیده طبع هنرگستر رقم کرد از بهر تاریخ [illegible] که سال هزار و دو صد و شصت [illegible]

تقریظ از جانب بخشش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص بـ ...

سپاس بی قیاس مر آفریدگاری را سزد که صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهی سزد که علم محکمش تیغ آسمانی بپاس این قلعهٔ فیروزه گون بیستون مهیاست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک صف گلستان آراسته و صفوف آرای افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشورگیر شاهی که متینش ناسخ جملهٔ ادیان است و رواج سکهٔ کلمه‌اش از زمین تا آسمان **اما بعد** این کتابی عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع نثر لاجواب ملقب بـ**تاریخ پنجاب** تصنیف لطیف مقدمه بخش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف سرو دفتر فصیحان ذوی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی فنون جلیله جناب فیض مآب شعر پرور سرطور معانی کلیم مولوی منشی **عبدالکریم** ... نقطه که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است و شهرت انشای دلگشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن همانا کوس سخن بنام نامیش نواخته‌اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده میبود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشانش میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعداکار تیر تفنگ کند و مدی که از خامه‌اش سر کشد سنان سینهٔ مخالفان همآهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی بطبع برو مالید و پنجم رمضان المبارک سنهٔ ۱۲۶۵ هجری بر بست شده نظارگیان را بتماشای خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن دو قطعهٔ تاریخ فتح این مهم کرم اختتام نوشت

قطعه

چون درین وقت ز تقدیر خدا ... چشمها دید شکست لاهور بهر تاریخ

خرد با آن سخن گفت گردید شکست لاهور ۱۲۶۵

ایضاً

چو شد پنجاب یکسر زیر کمپنی ... شد فتح ابواب ... مرتب شد کتاب افعالش ... لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب

همان بی پا و سر پنجاب برگیر ... که باشد این لقب تاریخ نایاب